

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ادله‌ای که به آن‌ها استدلال شده بود برای «وجوب اظهار ما فی القلب من الکراهة و التنفّر» بحث شد و نتیجه‌ی اباحت این شد که دلیلی که تأمّ السند و الدلالة باشد بر این وجوب پیدا نشد بنابراین به نحو شبهه‌ی وجوبه شک می‌کنیم که آیا اظهار کراهت نفسانی به این که هم کراهت داشته باشیم هم آن را اظهار کنیم یا تنفّر نفسانی واجب است یا نه؟ قهراً علی المسلك الاصولی مرجع ما می‌شود ادله‌ی براءت، پس واجب نیست این مطلب که ما اظهار عدم رضا کنیم که تفسیر پنجم بود یا اظهار کراهت و تنفّر نفسانی بخواهیم بکنیم که تفسیر ششم بود. بله جمع بین دو چیز موجب می‌شود که ما عقلاً مخیر باشیم بین این اظهار عدم رضا و اظهار کراهت نفسانی و امور آخر و به تعبیری عقلاً وجوب تخیری باشد که إن شاء الله توضیح بیش‌تر آن را در مراتب امر به معروف و نهی از منکر خواهیم گفت.

حاصل مطلب این هست که ما از یک طرف در ادله عناوینی داشتیم مثل عنوان تغییر، که تغییر بدهید یا تأنیب، ملالت و سرزنش کردن یا تعذیل، امثال این عبارات را داشتیم در ادله.

این از یک طرف می‌گوید تغییر بده می‌گوید تأنیب کن، سرزنش کن شخص مرتکب حرام را، یا تارک واجب را، یا تعذیل کن و امثال این عباراتی که داشتیم که در ادله خواندیم این از یک طرف از طرف دیگر ادله‌ای داریم کتاباً و سنّاً که از آن استفاده می‌کنیم که رفق و مدارا و تیسیر در این مراتب هم مطلوب الزامی شاراع است جمع بین این دو تا چه می‌شود؟ تغییر بده رفق هم داشته باش مدارا هم داشته باش و امثال این‌ها. جمع آن به این می‌شود که اگر یک جایی صرف نظر از یعنی بدون گفتن امر و نهی کردن و بدون ید، شما با یک اخم در هم کردن می‌توانی تغییر بدهی، با یک روی ترش کردن می‌توانی او را از حرام بیرون بیاوری، تارک حرام بکنی، فاعل واجب بکنی، این‌جا عقل به شما می‌گوید راه تغییر این‌ها همه گزینه‌هایی است که با آن می‌شود تغییر داد، این‌ها همه گزینه‌هایی است که با آن می‌شود تأنیب کرد همه‌ی گزینه‌هایی است که با آن می‌شود تعذیل کرد که این عناوینی است که در روایات اخذ شده بود و خواندیم عقل می‌گوید چون همه‌ی این‌ها هست پس بنابراین بر شما لازم است که چکار کنی؟ می‌توانی عقلاً مخیر هستی که این را انتخاب کنی یا آن را، مثل این که مولا گفته صلّ صلاة الظهر، حالا شما می‌توانی فردی را که در مسجد هست با آن فرد این را امتثال کنی، با فردی که در منزل هست امتثال

کمی مسجد هم مسجد جامع باشد یا مسجد محله باشد می شود مسجد هم این گوشه اش باشد آن گوشه اش باشد منزل، همه ی این ها، این ها تخیر عقلی ما داریم دیگر، این ها تخیر عقلی است پس عقل می گوید یکی از این افراد را یکی از این موارد را باید تو اختیار بکنی الزام داری عقل الزام می کند لابدیتش را درک می کند این جا هم همین جور است. پس بنابراین اظهار عدم رضای قلبی یا اظهار کراهت و تنفر قلبی به عنوان خودش به ما اُنه اُنه به این عنوان ما دلیل بر وجوبش نداریم که وجوب شرعی داشته باشد به این عنوان، برای این دلیلی نداریم. پس بنابراین می شود مورد براءت شرعی، اما از این ناحیه که بر ما تغییر واجب است، تأنیب واجب است، تعذیل واجب است این هم راه های دارد عقلاً، به این می شود محقق بشود، به آن می شود محقق بشود، به این می شد محقق بشود، یکی از موارد تحقق او اظهار کراهت نفسانی هست یا اظهار عدم رضای نفسانی در یک مواردی، هر جا می بینیم با این هم می شود از باب حکم عقل که این ما به الامثال است ما باید آن را انتخاب بکنیم. باز در این اظهارها، اظهار کراهت هم خودش دارای افرادی است اظهار کراهت نفسانی می کند با روی در هم کشیدن، با مثلاً پشت کردن به آن شخص، با صورت برگردانیدن، با از مجلس او خارج شدن، انواعی دارد دیگر، با همه ی این ها می شود اظهار کراهت کرد می شود اظهار عدم رضا کرد. چون این ها، همه ی این ها محقق آن تغییر است محقق آن تأنیب است پس بنابراین شما به نحو واجب تخیری عقلی بین این ها انتخاب یکی از این ها می شود چی؟ می شوید مخیر. و این وجوب تخیری عقلی پیدا می کند برای امثال آن چیزی که شارع امر روی آن برده که تغییر باشد یا تأنیب باشد.

این بحث تمام شد وارد ...

س: ...

ج: چرا داشت.

س: ...

ج: نه نه، نه از این جهت دارد که تغییر مصداق هایی دارد مصداق هایی دارد که با ید می شود با چیز دیگر می شود با این ها می شود در جایی که شارع گفته رفق به خرج بده عقل می گوید الان اگر این ممکن است آن ها عدلش نیست این متأید در این می شود درک می کند لابدیت این را، این به نحو تعیین است وقتی لابدیت این را که با اظهار، با اظهار کراهت می توانید پس بنابراین دنبال آن ها نمی توانی بروی، تعیینش را درک می کنی. حالا اظهار کراهت هم خودش اصنافی دارد چه جور اظهار کراهت بکنم؟ اصنافی دارد بین این اصناف و اظهار کراهت که من ... الوجه باشد و امثال این ها چیست؟ تخیر عقلی آن وقت می شود بین این ها.

س: ...

ج: بله بله حالا ادله ی آن خواهد آمد، ببینیم آیا آن ادله اگر تمام شد که بگویم که بله باید هی مراعات ایسر فالایسر بکنی این طوری می شود جمع بین این دو تا که این را از من خواسته این عنوان را از من خواسته از آن طرف این عنوان هم دارای چه هست؟ دارای افرادی است که بعضی های آن خشونت در آن هست بعضی های خشونت در آن نیست بعضی های آن کمتر بی ادبی در آن هست بعضی های بیش تر. همین طور و همین طور. یک دستور دیگر هم به من داده گفته مراعات رفق را بکن، مراعات ایسر را بکن، این هم به

من دستور داده جمع بین این دو تا این می‌شود که ما در مقام امثال آن عنوان آن فردی را انتخاب بکنیم که یسر بیش‌تری دارد، بی‌احترامی کمتری دارد و هکذا.

س: وجوب تغییر غیر از ...

ج: بله، این آقایان می‌گویند، چون امر واقعاً امر است.

س: ...

ج: مگر این که شما بگویید، نه ببینید ما می‌گوییم که ما یک وظیفه‌ی امر به معروف داریم که امام می‌فرماید الاحوط این که در آن‌جا اگر شرایطش این هست با صیغه‌ی امر بگویید، همین امر را بگویید اصلاً، بگویید إفعل، بگویید لاتفعل، امر و نهی بکنی،

س: ...

ج: اما اگر گفتید که جامع است از این ادله فهمیدیم که امر و نهی هم در جامع استعمال شده که تغییر مصداقش است تأنیب مصداقش است، این‌جوری گفتید می‌گویید آقا امر به معروف به این معنای جامعی شارع به گردن ما گذاشته این معنای جامعی در کنارش یک حرف دیگری هم به ما زده گفته رفق داشته باش، گفته با یسر عمل کن، قهراً الان این امر به معروف و نهی از منکر به معنای جامعی دارای افرادی است، عقل در این‌جا به ما می‌گوید برای این که امثال هم این عنوان را کرده باشی و هم آن عنوان را کرده باشی در مقام عمل کدام را انتخاب بکن؟ آن را انتخاب بکن که یسر در آن هست یعنی آن هم امثال دارد می‌شود این را به ما می‌گوید.

پس بنابراین تفسیر ششم هم به این نحوه تمام شده تفسیر ...

س: ... تخیر را حاج آقا نفهمیدیم تخیر عقلی از کجا آمد شما می‌گویید باید این را پس انتخاب بکنی یعنی صنف اکثر را.

ج: بله، آن وقت صنف اکثر خودش چه هست؟ خودش دارای انوعی است دارای انقساماتی است بین انقسامات و اظهار کراهت شما دیگر تخیر دارید. الأیسر فالأیسر. پس بنابراین دو چیز می‌شود یکی این که می‌خواهی تغییر بدهی، تغییر راه‌هایی دارد یکی این که بزنی، زندانش کنی، با این هم تغییر می‌شود داد، تأنیب و سرزنش راه‌هایی دارد، این هم راه‌های مختلفی دارد؛ جلوی مردم بیایی به او بگویی نکن، آبرویش را ببری چه کنی، این‌ها هم تأنیب است سرزنش است این یک راه است. از آن طرف چون شارع فرموده رفق را مراعات کن یا بعض این عناوین را حرام فرموده چون این‌چنینی است عقل می‌گوید برای این که هم این را امثال کرده باشی هم آن را امثال کرده باشی دیگر این درک عقل است شما بیایید کدام را انتخاب بکن؟ اظهار کراهت را انتخاب بکن، چون اظهار کراهت درش در موارد زیادی رفقش بیش‌تر است از این که به او بگویید إفعل أو لاتفعل؛ پس این حالا پس این‌جا می‌شود چی؟ اظهار کراهت، در کنار اظهار کراهت ما راه‌های دیگری هم داریم برای تعذیل و تأنیب، و این هست که خودم اظهار کراهت نمی‌کنم به زید می‌گویم برو به او بگو، پس خودم اظهار کراهت نکردم این هم هست من مخیر هستم بین این که خودم اظهار کراهت بکنم یا اظهار عدم رضا بکنم یا یک کار دیگر انجام بدهم به این که او دست از آن حرام بردارد به این که خودم کاری انجام ندهم به یک کس دیگری بگویم تو برو جلویش را بگیر، من اظهار کراهت نکردم، پس بنابراین مخیر

هستم، تخییر برای من پیدا می‌شود. عقل می‌گوید یا خودت اظهار کراهت بکن... این‌ها دیگر برای مقام امثال تغییر است تغییر راه‌هایی دارد یک راه آن این است که خودت اظهار کراهت بکنی، یک راهش هم این هست که خودت اظهار کراهت نمی‌کنی به کس دیگری که مطمئن هستی این کار را انجام می‌دهد او را می‌فرستی می‌گویی برو به او بگو که نکند. این هم می‌شود.

س: ...

ج: ایسر بله

س: ...

ج: با این توضیحی که بنده عرض کردم توجه بفرمایید ضروری است که تخییر داریم تخییر عقلی، برای این که شما که می‌خواهید، شما وظیفه‌تان چه هست؟ شارع به شما گفته غیر، گفته آتب، این را گفته درست، برای این که این کار را بکنید بالمباشره او بالتصویب، شما دو راه دارید بالمباشره خودتان بیایید اظهار کراهت بکنید، بالتصویب به دیگری بگویید برو به او بگو، یا تو اظهار کراهت بکن، درست؟ پس شما عقلاً برای این که این تغییر را انجام بدهید این تأنیب را انجام بدهید دو راه دارید بنابراین عقل به شما می‌گوید مخیر هستید خواستید اظهار کراهت بکن خودت ...

س: ...

ج: ایسر فرق نمی‌کند همان اظهار کراهتی که خودت می‌خواهی بکنی به او می‌گویی شما بکن همین کار را، این یسر است دیگر، پس بنابراین وجوب این‌جا هم هست اما این وجوب، وجوب چه هست؟ وجوب عقلی است برای امثال یک عنوان آخری، بنابراین خود اظهار کراهت و خود اظهار عدم رضا به ما الله الله به این عنوان وجوب شرعی ندارد دلیل برای وجوب شرعی آن پیدا نکردیم. پس برائت نیست، اما به عنوان این که ما به یمثل عنوان تغییر و تأنیب و این‌ها هست بله به آن عنوان ما وجوب عقلی تخییری بین این اظهار کراهت و یا اظهار عدم رضا و کارهای دیگری که با آن‌ها هم می‌شود این تغییر را داد، می‌شود این تأنیب را کرد، وجوب تخییری عقلی پیدا می‌کنیم.

نه شرعی ...

س: ...

ج: نه حالا بنابراین، نه چون یک راه است این هم خودش، نه نمی‌خواهیم بگوییم به این عنوان، این هم هست یکی از راه‌ها هم این است که واقعاً اظهار کراهت نفسانی خودت را بکن، با این هم می‌توانی تغییر بدهی.

س: استاد تظاهر واجب است نه ... تظاهر و اظهار اقل و اکثر، تخییر بین اقل و اکثر که معنا ندارد که؟

ج: آیا اگر من اظهار کراهت نفسی واقعی بکنم آن کار از او نمی‌آید؟ بهتر می‌آید که او بفهمد واقعاً من در دلم نمی‌توانم نمی‌خواهم، پس بنابراین این هم یک ما به یمثل هست آن اشکال‌هایی که آن‌جا می‌کردیم می‌گفتیم آن ادله فرضاً دلالت بکند بر نفس اظهار

دلالت می‌کند نه دلالت بکند بر این که باید کراهت نفسانی هم داشته باشد آن مقام آخری بود این حرف آخری، حرف آخر این هست که اظهار کراهت نفسانی اگر واقعاً من اظهار کنم که کراهت نفسانی دارم و داشته باشم این هم به یتمثل آن تغییر، آن تأییب، این هم به این یتمثل، پس این در عرض بقیه قرار می‌گیرد و به عبارت آخری، من این‌جا چند تا راه دارم همین که ایشان می‌گویند افراد نداریم افراد داریم یکی اظهار به کراهت است یکی نه واقعاً اظهار کراهت است واقعی است یکی این هست که به دیگری بگویم تو برو این کار را بکن، همه‌ی این‌ها با آن تغییر انجام می‌شود تغییر یسیر نسبت به ضرب، نسبت به شتم، نسبت به چیزهای دیگر، بین این افراد که همایش در آن رفق وجود دارد در همه‌ی این‌ها تیسیر وجود دارد من مخیر عقلی هستم پس وجوبش می‌شود وجوب تخیری عقلی،

س: ... ایسر برخی از افراد آن مثل عبارت لا تجالسوهم ... شارع معیناً واجب کرده پس ما در مقام امتثال دائر می‌شویم امتثال ...

ج: نه، إن شاء الله خواهیم گفت در فصل بعد که وظایف دیگر در مقابل منکرات، لا تجالسوهم برای اظهار کراهت نیست اصلاً همان‌جایی است که تأثیر نمی‌گذارد، اصلاً همان‌جایی است که نمی‌توانی تغییر بدهی، همان‌جایی که نمی‌توانی تغییر بدهی، تأثیر هم ندارد می‌گویند با آن‌ها ننشین، یک وظیفه‌ی آخر شرعی است که می‌گویند با آدم‌هایی که نمی‌توانی تغییر بدهی تأییب و تغییر و هیچ‌چیزی در آن‌ها اثر ندارد دست بر نمی‌دارند تو با آن‌ها ننشین، از آن مجلس بیا بیرون یا از کنار او برو کنار و با او هم صحبت نشو و هم ننشین نشو و امثال این، آن وظیفه‌ی آخری که ربطی به باب تغییر و امثال این‌ها ندارد.

و اما تفسیر هفتم و هشتم، تفسیر هفتم این بود که خود نفس اظهار عدم رضا ولو کان فی القلب الرضا، گفتند این که می‌گوییم یکی از مراتب امر به معروف عبارت است از قلب، معنایش این هست که مقصودمان این است که اظهار کنی تظاهر کنی به این که راضی نیستی ولو در قلبت هم راضی باشی، و این تظاهر البته بالید و اللسان نباشد دیگر، همین در هم کشیدن چهره و امثال این‌ها، مهاجرت، روی برگرداندن، قبول نکردن دعوت‌ها و امثال این‌ها، شما اظهار کنی عدم رضا را یا اظهار کنی کراهت نفسانی و تنفر نفسانی را، همین مقدار. بزرگانی قبلاً گفتیم که این‌جوری معنا کرده بودند و تفسیر کرده بودند مثلاً شهید قدس سره در غایة المراد فرموده «مراتب الانکار ثلاث» بعد فرموده «القلب و هو يجب وجوباً مطلقاً و باللسان و الید و يجب دفع المنکر بالقلب اولاً کما إذا عرف أنَّ فاعله ینزجر بإظهار الکراهية» این آقای آمر به معروف این مطلب را به دست آورده که این آقا همین که من اظهار کراهت بکنم این ینزجر، از آن حرام منزجر می‌شود می‌آید کنار، مجتنب می‌شود یا از آن ترک واجب مجتنب می‌شود باید همین کار را بکند.

س: یکی از مواردی است که دروغ گفتن عیب ندارد.

ج: حالا إن شاء الله بحث خواهد شد.

یا این که علامه در تحریر الاحکام الشرعیه ایشان هم همین‌جور فرموده «فإذا علم أنَّ فاعل المنکر ینزجر بإظهار الکراهة و جب و کذا لو عرف احتیاجه الى الهجر و جب و لم یجب الزائد و هكذا» خواندیم قبلاً دیگر عبارات فقها را کفایت می‌کند همین، فقهای بزرگی اساطین فقه، مثل علامه قدس سره در تحریر، مثل شهید در این‌جا، خود نفس اظهار کراهت را فرمودند یا علامه در قواعد، البته در یک تفسیر ترکیبی فرموده است اعتقاد و اظهار عدم رضا مثلاً، پس این‌ها هم این‌جوری ... حالا کلام در این هست که بحث این که

این از مراتب امر به معروف و نهی از منکر است این‌ها بعداً خواهد آمد ما فعلاً به این عنوان که حالا اگر هم نباشد خودش وجود دارد یا ندارد اظهار کراهت، نه این که کراهتی در نفس باشد من اظهارش می‌کنم نه همین نفس اظهار الکراهة، که تعبیر از آن می‌کنیم به تظاهر به کراهت یا تظاهر به عدم رضا، این وجوب نفسی دارد یا ندارد؟ برای این دو عنوان که تفسیر هفت و هشت باشد ما دلیلی پیدا نکردیم که بخواهیم بگوییم این به عنوان موضوعی باز این‌ها واجب هستند یعنی خود شارع یک تکلیفی به گردن ما گذاشته که وقتی فاعل منکر را دیدی یا تارک واجب را دیدی اظهار کراهت بکن، ولو در قلبت هم راضی هستی یا کراهت نداری ولی اظهار کراهت بکن یا اظهار عدم رضا بکن، ما دلیلی بر این مسئله پیدا نکردیم قهراً اگر دلیلی بر وجوب پیدا نشد قهراً می‌شود چی؟ می‌شود مورد برائت، برائت شرعیه جاری می‌کنیم نعم آن حرفی که قبل زدیم الان در آن تفسیر ششم و پنجم، آن حرف این‌جا هم می‌آید که این نفس اظهار کراهت البته از عدل‌های واجب تخییری عقلی هست یعنی در جایی که ما می‌توانیم تغییر ایجاد کنیم یا تأنیب کنیم آن وظایف را که شارع به گردن ما گذاشته آن‌ها را می‌توانیم با همین نفس اظهار کراهت به وجود بیاوریم کما این که با اظهار کراهت واقعی می‌توانیم به وجود بیاوریم با نفس تظاهر هم می‌توانیم به وجود بیاوریم.

س: ...

ج: نه وجوبش غیری نیست، ما به الامتثال است.

پس بنابراین این‌ها چون مصادیق تغییر است یعنی چون در حقیقت وقتی شارع می‌گوید تغییر بده ممکن است که بگوییم که این امر به مقدمات تغییر است یعنی است کارها را انجام بده دیگر، بنابر مسلک عده‌ای، اگر هم گفتیم نه عنوان تغییر واجب است این‌ها وسائل آن هستند آن وقت بله، می‌شود وجوب مقدمی غیری، بالاخره وجوب آن می‌شود وجوب عقلی، حالا به هر عنوانی گفتید یا به واسطه این که این‌ها مصادیق امتثال هستند یا به واسطه‌ی این که این‌ها مقدمه هستند و چون عدل‌ها این‌جا زیاد است هم به این می‌شود آن تغییر را ایجاد کرد هم به این، هم به این، هم به این، و این‌ها همه در این که تیسیر هست و رفق هست و این‌ها شریک هستند بنابراین عقل می‌گوید مخیر هستی خواستی این را انتخاب بکن، خواستی آن را انتخاب بکن، خواستی آن را انتخاب بکن، بنابراین وجوب تخییری عقلی پیدا می‌شود این‌جا، به این معنا، اما وجوب شرعی ندارد.

این‌جا دو تا مطلب هست که قد یقال که نه، نه تنها ما دلیل بر وجوب که نداریم هیچی، بلکه دلیل بر حرمت این‌ها داریم. بر اظهار کراهت بدون این که در قلبت باشد حرام است چرا؟ چون این اخبار است و خلاف واقع است؛ شما اظهار کراهت می‌کنی در حالی که کراهتی نداری پس داری اخبار می‌کنی، فرق نمی‌کند که بگویند من راضی نیستم قلباً و حال این که راضی هستی، این دروغ است یا اخم‌ها را در هم بکشی یک چیزی که داری با زبان بی‌زبانی می‌گویی من راضی نیستم، اخبار در آن نیفتاده باللسان باشد یا باللفظ باشد اخبار یعنی پرده از روی واقعیتی را برداری، حالا إمّا باللفظ، أو بال اشاره أو بغير ذلک، این هم اخبار است بنویسد یک چیزی را که واقعیت ندارد با سر اشاره بکند می‌گویی مثلاً امروز فرض کن یک کسی می‌گوید آقا امروز پنج‌شنبه است؟ یک وقت می‌گوید بله، این دروغ است، یک وقت با سر می‌گوید آره، این هم دروغ است. در گناه دروغ فرقی نمی‌کند چون اظهار یک امر غیر واقعی را دارد می‌کند.

جواب این مسئله این هست که ما اظهار کراهت که می‌گوییم مقصود از اظهار کراهت

این هست که این نیست که بخواهد اظهار کند و اخبار کند که در نفس من کراهت وجود دارد، بلکه مقصود این هست که بدون قصد اخبار کاری بکند که انسانی که کراهت نفسانی دارد یا رضا ندارد، مقصود این است که آن کار را انجام داده بلا قصد این که بخواهد اخبار کند که در نفس من کراهت است، اخبار احتیاج به چه دارد؟ به قصد دارد، هر کلامی که بدون قصد اخبار باشد که اخبار نمی‌شود کما این که انشاء هم نمی‌شود، همین‌جور کسی که یک حرفی را دارد می‌زند نه به قصد اخبار و نه به قصد انشاء، به قصد تصحیح حلق، می‌خواهد یک چیزی را قشنگ بلد باشد بگوید و لالضالین، مرحوم آقا نقل می‌کردند رحمة الله علیه از مرحوم امام که در درس فرمود، یک وقت هم من این‌جا نقل کردم حالا تکرار آن اشکال ندارد فرمود که یک عالمی در مسجد نماز می‌خواند ظاهراً و وسواس بود در و لالضالین وسوسه داشت هی می‌گفت و لالض و لالض و لالض، هی نمی‌شد بگوید و لالضالین، هی می‌گفت و لالض، و لالض، یک کسی هم آن‌جا نشسته بود هی آن می‌گفت و لالض، آن هی می‌گفت مرض، این به خدمت شما عرض شود که برای تصحیح حلق است، برای این که می‌خواهد یک چیزی را حفظ بکند. نه قصد اخبار دارد نه قصد انشاء دارد برای این که حفظش بشود، یا فکش را عمل کرده دکتر به او گفته باید هی حرف بزنی تا این که این روان بشود برای این که روان بشود یک چیزهایی می‌گوید نه قصد انشاء دارد نه قصد اخبار، هیچ‌کدام را ندارد بنابراین می‌شود. این که این‌جا می‌گوییم اظهار کراهت بکند یا اظهار عدم رضا مقصود این است که وانمود کند عملاً، نه به قصد اخبار، نه به قصد اخبار این که من تنفر قلبی دارم یا رضایت قلبی ندارم بنابراین مشمول ادله‌ی حرمت اخبار نمی‌شود.

س: همان لفظ را هم اگر بدون قصد بگوید همین حکم را دارد؟ همان لفظ در جمله‌ی خبری بگوید امروز پنج‌شنبه است بدون قصد؟

ج: نه اشکالی ندارد.

و همچنین اگر، راه دوم: قد يقال که این حرام است چون این نفاق است یا اغراء به جهل است، بالاخره او خیال می‌کند این‌جور برداشت می‌کند این درست است که قصد نداشته اخبار از کراهت نفسانی بدهد یا از عدم رضا بدهد ولی چشم را در هم می‌کشد و عبوس می‌کند خودش را، این شخص خیال می‌کند که این این‌چنین است پس اغراء به جهل است یا نفاق است در درونش رضایت است دارد تظاهر می‌کند به این که من راضی نیستم و نفاق و اغراء به جهل هر دو مبعوض شارع است و حرام است این هم به خدمت شما جوابش این هست که نه، اولاً ما دلیل نداریم که هر اغراء به جهلی حرام باشد اگر در آن اغراء ضرری وارد بشود اضرار ناس باشد آن درست است اما اگر نه اضراری نیست آن خیال می‌کند حالا من فرض کنید در دلم ... بکن، چه می‌شود؟ آسمان به زمین نمی‌آید اضلالی پیش نمی‌آید، اغراء به جهل مطلقاً این قبیح نیست و حرام هم نیست حالا او این‌جور خیال می‌کند مثل کسانی که به خدمت شما با سیلی می‌گویند صورت خودشان را سرخ نگه می‌دارند که کسی نفهمد که فقر دارد یک‌جوری خلاصه چه می‌کند با این که فقیر است بیچاره است اما یک‌جوری وانمود می‌کند که همه خیال می‌کنند که این چه هست؟ همه خیال می‌کنند که این غنی است فقیر نیست این شاید اصلاً محبوب هم باشد ... نفاق است، شما واقعاً فقیر خودت را نشان می‌دهی که غنی هستی، این اغراء به جهل است مردم را به جهل می‌اندازد آن‌ها خیال می‌کنند تو غنی هستی، باشد خیال کنند چه می‌شود؟ بنابراین هر مطلق خلاف واقع نشان داده نفاق حرام نیست و هر مطلق خلاف واقع نشان دادن اغراء به جهل نیست. بنابراین این‌جا اشکال ندارد، آن ادله این‌جا را

نمی‌گیرد. بنابراین ما فقط شک داریم که این واجب شرعی به عنوان موضوعی، از وظایف ما است که اظهار کنیم تظاهر کنیم به کراهت از آن حرام، یا از آن ترک واجب، یا نه؟ دلیل پیدا نکردیم و براءت جاری می‌کنیم.

حالا در شاهد این که این تظاهرها هم اشکالی ندارد یعنی مسئله‌ی نفاق و امثال این‌ها نیست گرچه امر واضحی هست بعض روایات مبارکات هم مؤید این جهت است که از باب تیمن و تبرک و ترجیح مطلب عرض می‌کنم.

س: ...

ج: آن‌ها را گفتیم دیگر، آن‌ها را که گفتیم که.

س: ...

ج: بله آن‌ها را گفتیم اگر دلالت بکند این جور است ولی جواب دادیم می‌گفتیم آن اولاً آن امر خاص است امر مولوی است آن‌ها را جواب دادیم دیگر، دلیلی پیدا نکردیم

س: ...

ج: بخاطر همین جهت دیگر، گفتیم دلیلی پیدا نکردیم، چون آن ادله را جواب دادیم.

صفحه‌ی 595، بله آن عناوین دیگر را گفتیم دیگر، آن عناوین دیگر را «مثل اللقاء بالوجه المكفهر و تمعر الوجه و التأنيب و التعذيل و التغيير» این‌هایی که گفتیم از باب مثال بود این عناوین را قبول داریم این عناوین که می‌گوید وجه مکفهر داشته باش چه داشته باش چه داشته باش، این‌ها مصادیقی است از چی؟ از اظهار کراهت، تغییر و تبدیل این‌ها، بعضی‌های آن هم که سنداً درست نبود یا دلالتش را قبول نکردیم.

این‌جا ببینید می‌فرماید «قال امير المؤمنين عليه السلام إِنَّا لَنَبْشُرُ فِي وُجُوهِ قَوْمٍ، وَ إِن قُلُوبَنَا لَتَقْلِيهِمْ» ما با بشاشت وجه در صورت یک عده‌ای می‌نگریم و صورت‌مان را بشاشت به آن‌ها نشان می‌دهیم و حال این که قلب‌مان از آن‌ها متنفر است «أُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ تَقِيهِمْ عَلَى إِخْوَانِنَا، وَ عَلَى أَنْفُسِنَا» علت آن این هست که این‌ها دشمنان خدا هستند ولی اگر ما با روی عبوس و کذا و این‌ها با این‌ها ملاقات کنیم این‌ها هم ما را در اذیت و آزار قرار می‌دهند هم إخواننا من الشيعة، من المسلمین، جایی هم هست که امر به معروف نیست ما در ظاهر اخم‌مان را در هم نمی‌کنیم، این هم نشان می‌دهد لعل که آن دستور مقطعی بوده چون بعد امیرالمؤمنین دارد این‌جا می‌فرماید آن دستور تمعر شاید چه بوده؟ شاید مقطعی بوده، «وَ قَالَتْ قَاطِمَةُ عِيشْرُ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ يُوجِبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ وَ يَنْشُرُ فِي وَجْهِ الْمُعَادِي يَقِي صَاحِبَهُ عَذَابَ النَّارِ» فی وجه المعاند است ولی باز با خوشرویی با او مواجه شدن موجب می‌شود این صاحب، همین کسی که با او خوشرویی مواجهه کرده عذاب نار، چرا؟ برای این که با این خودش را و دیگران را از آزار و اذیت او محفوظ می‌دارد یک موارد این جور هست دیگر، یک موارد این جور، وقتی که این جور هست انسان مثلاً فرض کنید حالا در یک جایی دارد زندگی می‌کند بسیاری از اخوانا الشيعة این جور هستند دیگر، در بین سنی‌ها دارند زندگی می‌کنند، بین اعداء اهل بیت دارند زندگی می‌کنند، این‌ها هر روز بخواهند چشم‌هایشان هم این جور کنند و اخم‌هایشان را در هم بکنند فلان بکنند که نمی‌توانند زندگی بکنند که، این‌ها حسن معاشرت در آن‌جا این هست که حالا ... وقتی می‌بیند اثر ندارد دیگر، اثر ندارد خوش رفتاری می‌کند با آن‌ها،

بنابراین...

و روایت دیگری هم هست «قال محمد بن علی علیهما السلام» امام باقر سلام الله علیه است ممکن هم هست امام جواد باشد حالا این دقت می‌خواهد که کدام یک از این بزرگواران، ظاهراً حالا یکی از این دو بزرگواران، «مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ مَعَ مُوَافِقِيهِ لِيُؤْنِسَهُمْ وَ بَسَطَ وَجْهَهُ لِمُخَالَفِيهِ لِيَأْمَنَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِخْوَانِهِ فَقَدْ حَوَى مِنَ الْخَيْرِ وَ الدَّرَجَاتِ الْعَالِيَةِ عِنْدَ اللَّهِ مَا لَا يُقَادَرُ قَدْرُهُ غَيْرُهُ» اینقدر درجات عالیه به دست می‌آورد با این کارش که غیر خدا نمی‌تواند قدر این را بیان بکند که این چه مقدار ارزش دارد و بها دارد پیش خدا.

س: ...

ج: قهراً این‌ها ایمان ثانوی است دیگر، اشکالی ندارد.

س: حاج آقا آن که فرمودید با سیلی صورتش را سرخ نگه می‌دارد قرآن هم می‌فرماید «حَسْبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءٌ مِنَ التَّعَفُّفِ» (بقره، 273)

ج: بله درست است.

س: حاج آقا ممکن است که روی تقیه باشد؟

ج: بله گفت که تقیه، پس می‌شود و این هم اشکالی ندارد می‌شود به عناوین دیگر، اشکالی ندارد یا وقتی آثار سوئی بر آن بار نیست می‌شود اشکال نداشته باشد. حالا این‌جا اثر خوب که بر آن بار است چون می‌بیند با این اخم در هم کشیدن بدون این که کراهت نفسانی داشته باشد این آقا دست از حرام برمی‌دارد یا دست از ترک واجب برمی‌دارد حالا یک خیالی هم در ذهنش می‌آید که این بدش می‌آید از این کار، بیاید در ذهنش چه عیبی دارد. پس بنابراین پس نمی‌توانیم بگوییم این حرام است بخاطر این که اخبار به کذب است، نمی‌توانیم بگوییم حرام است چون نفاق است، نمی‌توانیم بگوییم حرام است چون اغراء به جهل است، نه، پس بنابراین دلیل حرمت نداریم دلیل وجوب هم نداریم برائت شرعیه جاری می‌کنیم نعم، لا اشکال در این که این چون مصداق آن ادله‌ای است که آن عناوین است ما تخیر عقلی بین این‌ها داریم.

و اما این تمام شد می‌رسیم به تفسیری که فیض کاشانی فرموده بود که تفسیر نهم است فیض کاشانی فرمود مقصود از قلب که فرمودند مرحله‌ی اولای امر به معروف قلب است مقصود از قلب بُغْض مرتکب معصیت است که شما آن مرتکب معصیت را مبعوض داشته باشی در قلبت، «قال الفيض في المفاتيح رحمه الله للإنكار مراتب أُولَاهَا بِالْقَلْبِ وَ هُوَ أَنْ يَبْغِضَهُ عَلَى ارتكاب المعصية» یا در این دو تا چاپ فعلاً در دست ما است از این مفاتيح الشرايع فيض، یکی چاپ قبلی بود و یکی هم چاپ اخیری هست که آقای امامی کاشانی به خاطر این که کاشانی هستند هر دوی آن‌ها، کتاب‌های فیض کاشانی را خلاصه چاپ کرده ایشان و چاپ خیلی قشنگ و زیبایی اخیراً کرده که به ما هدیه کرد، این در این چاپ جدیدش این عبارت هم هست «و هو البُغْضُ فِي اللَّهِ الْمَأْمُورُ بِهِ فِي السَّنَةِ الْمُطَهَّرَةِ» این اضافه در آن چاپ قبلی نیست در این چاپی است که ایشان... پس بنابراین بغض فی الله، حالا ما دو بحث داریم دیگر، بنا شد فعلاً این بحث را بکنیم که حالا این از مراتب امر به معروف است یا امر به معروف نیست یک مسئله است. آیا خود این بُغْض نسبت به عاصی، به مرتکب حرام، یا تارک واجب، این امر واجب شرعاً؟ شارع از ما خواسته که بُغْض داشته باشیم نسبت به چنین آدم‌هایی یا نه؟

عرض می‌کنم به این که دو باب در وسائل مفتوح فرموده است صاحب وسائل رحمه الله یکی باب پانزدهم و یکی باب هجدهم، باب پانزده عنوانش این هست «بَابُ وَجُوبِ الْحُبِّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضِ فِي اللَّهِ وَ الْإِعْطَاءِ فِي اللَّهِ وَ الْمَنْعِ فِي اللَّهِ» این روایاتی که در این باب ذکر شده بعضی ممکن است که بر این مدعا دلالت بکند که مراجعه می‌فرمایید حالا این‌ها برای فرداست فقط می‌خواهم منبع مطالعه عرض کنم، باب هجدهم «بَابُ وَجُوبِ حُبِّ الْمُطِيعِ وَ بُغْضِ الْعَاصِي وَ تَحْرِيمِ الْعَكْسِ» که حبّ عاصی باشد و بغض مطیع باشد. این هم باب دومی است که روایات در این‌جا هست این روایات ممکن است کسی از این روایات در این باب استفاده بکند که وجوب دارد بغض نسبت به عاصی، چون این‌جا هم دارد بغض المرتکب للمعصية، یک روایتی هم هست که روایت زید نرسی هست که از آن روایت یا بعض روایات دیگر استفاده می‌شود که نه شما نباید عاصی شیعه و مؤمن را مبعوض داشته باشید باید بغض نسبت به فعل او داشته باشید، نه نسبت به خودش، نسبت به کارش، نسبت به فعلش باید داشته باشید. این‌ها ممکن است که با هم تعارض داشته باشند در جمع بین این‌ها و حل تعارض هم تفکروا إن شاء الله الى الغد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.